

# گلشن وصال

تألیف

روحانی وصال

• رئیس انجمن ادب شیراز

---

تهران

بهمن ماه ۱۳۱۹

انتشارات  
۱۳۱۹

چاپخانه شرکت طبع کتاب

# فهرست

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
۶۳	داستان مرحوم وصال	۶۳	یا از انبوهی عشاق ملالی دارد	
۶۳	داستان ابوالقاسم سکوت باصفحه	۶۳	دل بسی مشعله از عشق برافروخته بود	
۶۳	مختصری از حالات حکیم قاآنی باصفحه	۶۳	پرده بر بست که این جلوه به بیگانه نشاید	
۶۴	مختصری از حالات میرزا طاهر نیری باصفحه	۶۴	دل زخمناک و طره او مشکبو بود	
۶۴	نمونه خط وصال	۶۴	شد در شکوه ما با سرگیسوی تو باز	
۶۵	شجره فرزندان وصال	۶۵	نزار شکر که باز آمدی و دیدم باز	
۶۵	نمونه از رشحات طبع وصال	۶۵	مراناصح غم او کرده خاموش	
۶۶	قصاید	۶۶	بچند روزه گل باده نوش وینم باش	
۶۶	چونیرنگ جهانرازد به بیرنگی جهان آرا	۶۶	بترک کام نو گفتم تا برآمد کام	
۶۳	هان ای حبیب زار مکن جانرا	۶۶	من نه امروز بدام غم عشق افتادم	
۶۶	رفتی و رفت لخت دل از چشم تر مرا	۶۷	دلی که بی تو صبوری کند بخویش ندیدم	
۶۷	سه سرو من تماشا شدند بستانرا	۶۷	مرا از مهر دستی کن بگردن	
۶۷	ای برده آسمان ز تو رفعت بالتماس	۶۸	عشق ابد کدام است در کنجی آرمیدن	
۶۸	دوش چون گشت جهان از سپه زنگ سیاه	۶۸	سخنی بدیع دارم زمقام نکته سنجان	
۶۸	رشحه ابر بهازی بوی گلبرگ تری	۶۸	قدت از عاشقان دل برد یارفتار باهر دو	
۶۹	ای زلف یار چرا آشفته و دژمی	۶۹	گر بکف افتد از بها وصل گرانبهای تو	
۶۹	شب دوشین که بودم تکیه بر بالین تنهائی	۶۹	چون ماه نو دمیده شد بیکرم خمیده	
	غزلیات	۶۹	از آب کوثر و گل جنت سرشته	
۵۸	میگفت جم چو تعبیه میکرد جام را	۷۰	اگر کشی و گر از مرحمت بیخشائی	
۵۹	آه آن ماه و نیامد سوی کاشانه ما	۷۰	ای گل بوستان چه دلبندی	
۵۹	منع افغان نتوان این دل شیدائی را	۷۰	مهر دل باز با که افکندی	
۵۹	زاهد ز دور خویش مگردان پیاله را	۷۱	از خسرو شیرین	
۶۰	چو دل از کف نگارین بکف آوری نگارا	۷۸	از اطواق الذهب زمخشری	
۶۰	گشتیم خاک و پانهادی بروی ما	۱۰۳	از کتاب صبح وصال	
۶۱	جز خون ما که لایق دست نگار نیست	۱۰۶	از کتاب سفینه	
۶۱	سری بیای تو گر می رود رضای منست	۱۰۹	از بزم وصال	
۶۱	آنکه در دمن از او شکر که در مان هم از او ست		سر تیه	
۶۲	مامی کشیم و چشم تو مست این چه حالت است	۱۱۷	ای دل مگو که موسم اندوه شد بسر (نه بند)	
۶۲	زاهدان سبجه بیاد خط و خالش دارند	۱۲۰	این جامه سپاه فلک در عزای کیست (۱۴ بند)	
			طایفه اول فرزندان وصال	

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۲۷	داستان وقار	۱۷۷	چو خورشید بتابند و چو گردون بشابند
۱۲۸	نمونه خط وقار	۱۷۸	عاشقان سر گوی بو چه ثابت قدمند
	مقالات وقار	۱۷۸	از این سر شاک که از چشم اشکبار آید
	<b>قصاید</b>	۱۷۹	چو روزگار مخالف بیت قرار نماند
۱۳۵	هر دم آید این ندا از بارگاه کبریا	۱۷۹	ای انیس دل وای مونس شبهای دراز
۱۳۸	دیدم بخواب دوش بچنت حکیم را	۱۷۹	دوش شیخ شهر را دیدم در گون است خویش
۱۴۰	بسوی من که رساند این بدیع فرمانرا	۱۸۰	هر که براه عاشقی هست غم سلامتیش
۱۴۱	داوری ای یار بادا حضرت داور برا	۱۸۰	چرا ز گردش گردون فغان و ناله کنیم
۱۴۲	دوش بمن رفت بس عتاب پدر را	۱۸۰	نا بطریق عاشقی روی بر نهاده ام
۱۴۵	زمانه ببرد از میان داوریرا	۱۸۱	ایکه نیاری بعشق ساختن و سوختن
۱۴۶	دل درهم و خاطر بغم و سینه بتابست	۱۸۱	هر شبه خسته جان دهم زار در آرزوی و
۱۴۸	بر فراز هفت گردون گوهری جانبر و راست	۱۸۲	هر که با سودای یاری بگذراند روز گاری
۱۴۹	این بارگاه کیست که قعری منور است	۱۸۲	ایکه ما را از نگاهی بیخود و دیوانه کردی
۱۵۱	فصل دی است و عهد زمستان است	۱۸۳	یا کو کبا نوره تملوا ستال القمر
۱۵۳	کوه طور اول ز قینش شیر حق بر نور بود		<b>مسمط</b>
۱۵۵	خردمند چون گفته عنوان نماید	۱۸۳	ای شه دانشور باداد و دین
۱۵۸	ای که گوئی پاییند عشقم و سرمست یار	۱۸۹	اول فصل ز منان و شب بلدا
۱۶۰	تبارک الله ای ماه روی سیمین بر		<b>ترجیع بند</b>
۱۶۲	اعجوبه ایست طرفه در اقطاع روزگار	۱۹۱	دل تا کی در این دنیای فانی
۱۶۴	<b>سیدنا خیر و البشر الیوم حق</b>		<b>قطعه</b>
۱۶۶	<b>لقصر جم المفخر</b>	۱۹۴	آن یکی گفت از آن وقار بیارس
۱۶۷	چون محلی نشد آماده پس از رنج طویل	۱۹۵	شیخ اطفال میرزا عبدل
۱۶۹	هر چه در دنیا تو بینی روی دارد در زوال		<b>ترکیب بند</b>
۱۷۰	تا بکی غافل ز جان اندیشه بن داشتن	۱۹۵	باز بر آمد هلال ماه محرم در یازده بند
۱۷۳	چه بازی کرد باز این چرخ برفن	۲۰۰	<b>در شجاعت حضرت عباس</b>
	<b>غزلیات</b>	۲۰۷	در شهادت عباس
۱۷۵	درد کز پیش تو آید چکنم درمان را	۱۰۹	خطاب بآدم ابوالبشر
۱۷۵	ای در شکر نهفته گل تاشکفته را	۲۱۶	تاریخ ۱۴ تن که از هر جدول علم بیرون می آید
۱۷۶	گر چه می بر حسب شرع حرام افتاده است	۲۱۸	از انجمن دانش
۱۷۶	هر چند عشق یکسره رنج و ملالت است	۲۲۳	از رموز الاماره
۱۷۶	تا که سودای غمت در دل درویش منست	۲۲۶	تفسیر آیه لیغفر لک الله الی آخر
۱۷۷	اول سال نو و اول فروردین است	۲۳۴	از عشره کامله
۱۷۷	در آن دیار که همچون تو یار زیبائست	۲۴۲	از کتاب مجالس السنه

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۴۷	از کتاب مرغزار	۳۰۷	نیدانی ای رفیق در این دورروزگار
۲۴۹	از کتاب بهرام و بهروز	۳۱۰	آن ترک خارکش زچه دارد رخار بار
۲۵۵	از تاریخ پادشاهان ایران بزبان پارسی	۳۱۲	شبی کشیده برخساره نیلگون معجر
۲۶۴	از کتاب حالات النساء	۳۱۵	دی شکوه کردم ازغم ایام با پدر
۲۶۵	از کتاب علم الاخلاق	۳۱۷	دی زدربار ملک زاده عالیقدر
۲۶۷	از کتاب اصول فقه	۳۱۸	دوش بودم بفکر تا به سحر
۲۶۸	از مننوی که بطرز مننوی مولوی است	۳۲۲	تاچه کرد آن بت من کزدهن خندانش
۲۷۵	داستان حکیم فرزند وصال	۳۲۲	تعالی الله از این تهران و این فرخنده بنیانش
۲۷۶	نمونه خط حکیم	۳۲۵	در حیرتم از چرخ و زاسباب نهانش
	<b>قصاید</b>	۳۲۶	چو دوش از طاق این پیروزه اورنگ
۲۷۹	از کیست که این طاره نیلی شده برپا	۳۲۷	دوشم آمد بر آن دلبر فرخنده خصال
۲۸۱	هرچه زخاک و زباد و آتش و آبست	۳۲۹	چون شد آن پنجاه تومان اجری پور حکیم
۲۸۲	ای معطی روح و خالق جانم	۳۳۰	با این هوای گرم در این دوره صیام
۲۸۳	تاچند بری برنج درمانم	۳۳۱	ای ماه بذله گوی من ای سروخوش خرام
۲۸۵	تابکی ای نفس زشت کیش بد آئین	۳۳۲	زهی بنفشه زبوی تو بو گرفته بوام
۲۸۶	بعد از این کار من ومدحت پیغمبر و آل	۳۳۳	ای دوچشم سیهت فتنه یک ترکستان
	<b>غزلیات</b>	۳۳۴	نیود غیر جنونم زا کتساب فنون
۲۸۷	دل بعشق تو چه اندیشه جانی دارد	۳۳۵	آسان پست است پیش همت والای من
۲۸۸	باغ را باز صفا مقدم فروردین داد	۳۳۷	شود موم از تف خورشید روشن
۳۸۸	هر که در بازار عشقش غم بشادی میفروشد	۳۳۹	هیچ میدانی چه حاصل شد ز ملک زرگران
۲۸۹	زخاک من اگر از بعد مرگ لاله بر آید	۳۴۰	چو دوش ترک فلک رخ نمود از این روزن
۲۸۹	نه جای امن و نه جام می و نه یار شفیق	۳۴۱	بانت سعادت و اصدعت انوارها ظلم الدجن
۲۸۹	هر کجا رفتم و جستم که به بیمم تو کجائی	۳۴۳	بارک الله بارک الله ز آن سر زلف سیاه
	<b>مسمط</b>	۳۴۴	داوری دارد کتیز لاغری
۲۹۰	برخیز و فراهم کن اسباب زمستانه	۳۴۶	دل تا چند از این ناراستان ظلم و ستم بینی
۲۹۴	داستان داوری	۳۴۷	عید دو اسبه میرسد داعیه دار سروری
۲۹۵	نمونه خط داوری	۳۵۰	ای تفو بر شرباد و برفنون شاعری
۳۰۱	مناجات	۳۵۲	ای سر زلف تو چون عقرب کاشانی
	<b>قصاید</b>	۳۵۲	من کیم داوری آن شاعر شیرازی
۳۰۱	دوشم آمد این ندا از بارگاه کبریا		<b>غزلیات</b>
۳۰۳	اجارتا تعالی تسبیلینتا	۳۵۳	دل جدا از من و من مانده ام از یار جدا
۳۰۴	شاه غضب کرد اهل فضل و ادب را	۳۵۳	سینه سوزان و جگر چاک بودم خونین است
۳۰۶	از روزه توبه داد همی توبه مر مرا	۳۵۳	هر دم از نوغمی رسد زبر دوست

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۵۳	جان بلب آمد و لب یار نشد بادل دوست	۳۸۳	خواجه نسناس نامش ز نخست
۳۵۴	معلمی که تورا رسم دلبری آموخت		هر نیمه
۳۵۵	ابن خرقه صد پاره دگر دوختنی نیست	۳۸۴	در مصیبت حضرت علی اکبر
۳۵۵	از ما برید یار چو بوی وفا شنید	۳۹۲	در مصیبت حضرت قاسم
۳۵۵	دوش در خلوت وحدت که خدا با ما بود	۳۹۶	آمدن طایفه بنی اسد در کربلا
۳۵۵	آن شوخ معمم چه خوش آید بنظر بر	۳۹۹	خطاب به آب فرات
۳۵۶	الحق بود بوسیدنی اهل لب جان پرورش	۴۰۰	داستان فرهنگ
۳۵۶	قبله زان طاق دوا برو بکنم باکنم	۴۰۱	نمونه خط فرهنگ
۳۵۶	کی توانم صفت روی نکوی تو کنم		قصاید
۳۵۷	حاجی و طوف کعبه و ما و طواف کوی نو	۴۰۴	مرا از حاجی مستوفی ارچه خطاست
۳۵۷	از دل من نرود یاد آن دلبر کو	۴۰۵	ماه من از روزه شده هلال
۳۵۷	گر برخسار خود آئینه برابر داری	۴۰۷	بگوشم میرسد بانگ جلاجل
۳۵۸	من نیادی بکل دار و ناد	۴۰۸	نقد اکثر وافی مدامی العواذل
۳۵۸	تو با این لطف و مطبوعی و دلبندی و زیبایی	۴۱۱	سلام علی آن موسی و هارون
۳۵۹	جانا بدین رخ و زلف هر جا که جلوه کنی	۴۱۲	هله شمع بزم صفوت در درج لافانی
۳۵۹	هر که کوردم سنه هم صحبت و هم راز اولدی		غزلیات
	<b>مسمط</b>	۴۱۳	مبتد در برخ ایدوست آشنایرا
۳۶۰	ای بچه عرب صبحك الله بخیرا	۴۱۴	نوبهار و سرسار و مه فروردین است
۳۶۲	چه خرم است کشتزارها و سبزهزارها	۴۱۴	دیشب لبه بوصف لبت قصه ساز کرد
۳۶۵	دوش از آهوکان سوی من نامه رسید	۴۱۵	از سر کوی تو گیرم که روم جای دگر
۳۶۶	فصل زمستان رسید مزده بستان دهید	۴۱۵	عمری برای خدمت رندان باده نوش
۳۶۹	نقل از تاریخ ادوارد برون انگلیسی	۴۱۶	بی تو ای جان جهان با غم هجران چکنم
	<b>ممدس</b>	۴۱۶	یاور از بغت ندارم که دهد دست بهم
۳۷۱	آه از این نوبه بدکاره مکاره	۴۱۶	من نه بخویش میروم از بی زلف مهوشان
	<b>قر کیب بند</b>	۴۱۷	آنکه بی او نشود هیچ شکیبیا دل من
۳۷۴	ای ترک که از من دل شوخ تور میده است	۴۱۷	اگر تیغم زند آن دست و بازو
	<b>مثنوی</b>	۴۱۸	پیش خورشید جمالش ز قمر هیچ مگو
۳۷۶	در خاتمه شاهنامه که بخط خود نوشته	۴۱۸	شبی بچلفه ما ای بهشت روحانی
	<b>قطعات</b>	۴۱۹	تاریخ آینه بندی شاه چراغ
۳۸۱	ای ملک زاده بلند اقبال	۴۲۱	رساله طب البله
۳۸۲	مهترا صدرا وزیرا آنکه همچون رأی تو	۴۲۲	داستان توحید
۳۸۳	زهی مخدوم اهل فضل و دانش	۴۲۳	نمونه خط توحید
۳۸۳	زبسکه خلق برافراشتند سر بفرور		قصاید

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
۴۳۶	ساقی می ده که وقت جشن سه عید است	۴۵۲	ز زلف یار صبا نکهتی بما آورد	۴۳۶
۴۳۱	چيست آن سيمين تن خورشيدشکل مه عذار	۴۵۲	دل من زنگس مست تو چشم آن دارد	۴۳۱
۴۳۷	شب گذشته چو برخواست بانگ مرغ سحر	۴۵۳	مرا غمی است که در مانده ام بدرمانش	۴۳۷
۴۳۹	بدین مثنای که من دستگیر دندانم	۴۵۳	اگر چه جان بغمش دادم و نبود غمش	۴۳۹
۴۴۰	ای بخورشید زده سلسله از عنبر و بن	۴۵۴	دل بگیسوی تو واماند ز کاشانه خوبش	۴۴۰
	<b>غزلیات</b>	۴۵۴	از تو ای دوست بهر رهگذری می بینم	
۴۴۱	بدور لاله چه خوش خواند دوش بلبل مست	۴۵۴	تا کی این زرق و ریا سوی خرابات بریم	۴۴۱
۴۴۱	اگر چه شکوه خوش از دوستان جانی نیست	۴۵۵	نه چنان ساغر عشق تو پیرد از دستم	۴۴۱
۴۴۲	شکوه دارم و هر چند زبان قادر نیست	۴۵۵	تا ما بسر کوی مغان خانه گرفتیم	۴۴۲
۴۴۲	منم که درد کشی در زمانه کار من است	۴۵۶	خیز تا بر در میخانه قراری گیریم	۴۴۲
۴۴۲	نه وصل روی خوبش میدهد دست	۴۵۶	از در میکده گر روی بجائی بکنیم	۴۴۲
۴۴۳	گر همه شهر بنانند مرا یار یکیست	۴۵۶	از سر زلف تو هر جا که نشان می بینم	۴۴۳
۴۴۳	عمر آن بود که با شاهد و با جام گذشت	۴۵۷	بر آن شوم همه شب کز تو مهر بر گیرم	۴۴۳
۴۴۴	سر زلف تو که اسباب پریشانی ماست	۴۵۷	من خود این عیب که دارم همه جامی گویم	۴۴۴
۴۴۴	چه غم از حاضر رندان جهان ناشاد است	۴۵۸	ما از همه یاران وفا بریدیم	۴۴۴
۴۴۴	گردر آتش میسندد رأی دوست	۴۵۸	با دلش خوگم و خونکند بادل من	۴۴۴
۴۴۵	در کوی تو بخت رهبرم نیست	۴۵۸	این بود شرط یاری بادوستان و یاران	۴۴۵
۴۴۵	بر سر کوی نومارا بر دست سریست	۴۵۹	آن زلف تابدار که بگرفت ماه ازار	۴۴۵
۴۴۶	هر کرا کار بدان زلف دو تا افتادست	۴۵۹	من بقفای دل دوم دل بقفای روی تو	۴۴۶
۴۴۶	ز بلبل سحر این ترانه در گوش است	۴۶۰	من مست شوم زاهد از باده خمخانه	۴۴۶
۴۴۶	مگر نسیم سحر بوی زلف جانان داشت	۴۶۰	آئینه چون مقابل رخسار میکنی	۴۴۶
۴۴۷	بازی زلف تو امشب بر شانه ز چیست	۴۶۰	با تو هر دم که میرود نفسی	۴۴۷
۴۴۷	اگر که چشم تو از مردمی فرو نکذاشت	۴۶۱	باکم از درد نباشد چو تو درمان منی	۴۴۷
۴۴۸	تا مرا دست بدان زلف پریشان نرسد	۴۶۱	چه کند خسته آرزو مندی	۴۴۸
۴۴۸	هر کرا طاقت تشنیه خلاص نبود	۴۶۱	در خرابات مغان گر قدحی باده زنی	۴۴۸
۴۴۸	بکوی عاشقی آن دم سفر توانی کرد	۴۶۲	هر کجا برخواست زینسان شاهدهی	۴۴۸
۴۴۹	بکار عشق و صبوری کسی دگر باید	۴۶۲	چرخ بگردید و بگردد بسی	۴۴۹
۴۴۹	شادمان آنکه غم عشق تو اش یار بود	۴۶۳	مبارک ساعتی فرخنده حالی	۴۴۹
۴۴۹	ماجرائی که دلم از غم جانانه کشید	۴۶۳	چه باشد گر بر رحمت پادشاهی	۴۴۹
۴۵۰	چه روی داد که جانان ز ما جدائی کرد	۴۶۴	چنین که کرد ام دل خوی با پریشانی	۴۵۰
۴۵۰	گفتم بسی ز لعل تو تقریر میکنند		<b>مسمط</b>	
۴۵۱	گفتم حدیث روی تو بسیار میکنند	۴۶۴	نوروز فراز آمد و هنگام بهار است	۴۵۱
۴۵۱	دیشب بروی من در دولت گشاده بود	۴۶۶	زمستان شد و از هر طرفی گرد بر آمد	۴۵۱

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۶۹	ای شده زندگانیم بر سر آرزوی تو	۵۰۵	داستان همت
۴۷۳	داستان یزدانی		غزلیات
۴۷۴	نمونه خط و نقاشی یزدانی	۵۰۶	اگر در آینه بینی جمال زیبارا
	قصاید	۵۰۶	مستی عاشق روی تو ز جای دگریست
۴۷۹	عبد مولود رسول الله است	۵۰۷	آن سیه زلف که خم در خم و چین در چین است
۴۸۰	چو از جناب وقارم رسید خلعت میر	۵۰۷	این دل مسکین هوای وصل شوخی شنک دارد
۴۸۱	ای نهاده از بر رخساره زلف مشکبار	۵۰۸	با تیغ بند بند مرا اگر جدا کنند
۴۸۳	یکی ترک جفاجوی جفا کیش جفا کار	۵۰۸	تعفه ای گر نبود لایق جانان چکنم
	غزلیات	۵۰۹	روش که روشن است رخ مهر و ماه اراو
۴۸۴	ایکه یکبار چو دل دور شدی از بر ما	۵۰۹	گفتم مگر بخواب بینم جمال تو
۴۸۴	ترک چشم تو سکین با دل هر مسکین است	۵۱۰	داستان اورنگ
۴۸۵	خرم چو بهشت گوی تو بود		غزلیات
۴۸۵	امروز که میرود بی بازار	۵۱۱	زینسان که جلوه کرده جمالت بر آفتاب
۴۸۶	با آنکه جان همی دهمش در بهای بوس	۵۱۱	بجان او که اگر رخ بوسه اش جان است
۴۸۶	بدل گفتم بدست آرم سر زلف دلاویزش	۵۱۲	پر بر رخن دمی از روی پرده بار کنید
۴۸۷	تاب زلفین ترا وایکنم یانکنم	۵۱۲	ما نداریم بجز سوی خدا روی نیز
۴۸۷	خواهم امشب سخنی با تو زموی نو کنم	۵۱۲	سوان نوشت قصه انده فزای دل
۴۸۸	ما گراز آتش می چاره ز سر ما نکنیم	۵۱۳	تاریخ الغاء لقب
۴۸۸	غیر وصلت بجهان هیچ تمنا نکنیم	۵۱۴	داستان عشرت
۴۸۸	وقت آنست که ما رخت بپنجه کشیم		غزلیات
۴۸۹	تا که شد عاشق آن صورت زیبا دل و تن	۵۱۵	از ماه روی او همه آفاق روشن است
۴۸۹	بوی بهشت میوزد از سر خاک گوی تو	۵۱۶	شب وصال نخواهم که آفتاب بر آید
۴۹۰	من از تو رنجه نگردم گرم برنجانی	۵۱۶	نبود دگر امید خلاصی برای دل
۴۹۰	از خانه چون گذار به بازار میکنی	۵۱۷	در آید آن صنم از مهر گرشبی بیرم
	طبقه دوم نوادگان وصال	۵۱۷	مدتی رفت که از جور فلک خموشم
۴۹۰	داستان رحمت	۵۱۷	ای خوش آن روزی که من مالی و جامی داشتم
	غزلیات	۵۱۸	داستان آهنگ
۴۹۵	پیرهن از سمنت بر بدن سیمین است		غزل
۴۹۵	تا سر زلف ترا دلبری آئین آمد	۵۱۹	یار من بی پرده روزی جانب گذار شد
۴۹۵	دوزلف خویش بمن ده که تارتاز بیویم	۵۱۹	از بی وصل تو هر روز نکوشم چکنم
۴۹۶	دوزلفت رفته در محراب ابرو		داستان روحانی
۴۹۶	ساقیا خیز و به پیمای شراب تا کی	۵۲۱	نمونه خط و نقاشی روحانی
۴۹۷	حل لغز		قصاید

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
۵۲۲	خیز و بیارای جشن ماه رجب را	۵۵۶	آه کز دین مبین افتاد رکن جعفری	
۵۲۳	کبود گشت مرا طالع از سپهر کبود	۵۵۷	بمهد شاه جهان پهلوی خدیو زمان	
۵۲۵	بمهد شاه جهان پهلوی نیک اختر	۵۵۷	این بقعه که بر چرخ است از پهلویش پهلوی	
۵۲۷	چو بست یار من از بهر گوی بازی بار		<b>هژدوی</b>	
۵۳۰	گرفت لشکر سرما فراخنای زمین	۵۵۸	ای پسر زیرک و با عقل و هوش	
۵۳۲	کاس شاه گشت چو از بخت کامران	۵۶۱	ای بلند اختر که نام تو شد	
۵۳۴	رسد صلیبه مولود شهر یار گزین	۵۶۲	بود بیاریس جوانی هزیر	
۵۳۷	هنوز نیستم اندر جهان بسال کهن	۵۶۲	ابراهیم وصال	
۵۴۷	در جهان چون شد قران سعد و مادمشتری	۵۶۸	مهدی وصال	
	<b>غزلیات</b>	۵۶۹	صبقه سوم نیره زادگان	
۵۴۸	ایکاش که از حال من اورا خبری بود	۵۶۹	بهجت وصال	
۵۴۸	ما که بی باده از آن چشم سیه مدهوشیم	۵۷۱	احمد وصال	
۵۴۹	باز در کشور حسن آمده شاه عجیبی	۵۷۲	یوسف وصال	
۵۴۹	آشفته زلف را چو بر خسار میکنی	۵۷۳	اسمعیل وصال	موسی وصال
۵۴۹	نفل در جنگ حبشه	۵۷۴	منصور وصال	جلال وصال
	<b>قصه‌مین</b>	۵۷۵	جمال وصال	منوچهر وصال
۵۵۰	جانا دلت ز سوز دلم کی خیر شود	۵۷۶	هوشنگ وصال	عبدالوهاب نورانی
۵۵۲	بود چون دسر هر کس طمع خامی چند	۵۷۷	عبدالرحیم : عبدالکریم	عبدالعلی
۵۵۳	هر کرا یار شود از دل و جان دلدارش		طبقه چهارم فرزندان نیره زادگان	
	<b>تاریخ</b>	۵۷۸	سیاوش وصال	عیسی وصال
۵۵۴	بمهد شاه جهان پهلوی بالانژاد	۵۷۹	جمشید وصال	حسین وصال
۵۵۴	چون ز همت داد شاه پهلوی	۵۷۹	پرویز و خسرو وصال	بهن وصال
۵۵۵	در جهان هر چه بینم از آغاز	۵۷۹	کاوس وصال	محمود وصال
۵۵۶	دوران چو افسر از سر علم و ادب ربود			



# غلطنامه

چون بواسطه بیماری سخت نتوانستم در موقع چاپ بظهران رفته به تصحیح بپردازم از خوانندگان محترم تمنای عفو را دارم چنانچه پیش از قرائت مطابق غلطنامه که تنظیم شده باصلاح پرداخته یا در هر نقطه تشریف دارند بشیر از نزد اینجانب فرستاده که تصحیح شود تحفیفی در خجالت خواهد داد -

صواب	خطا	صفحه	سطر	صواب	خطا	صفحه	سطر
شاربان	شادمان	۵۰	۴	جمشید	ایرج	۴۱	سطر آخر
بخلق	بعق	۵۰	۸	رنگ	دیو	۴۲	۴
جیش	جیب	۵۰	۱۰	منزل عنقا	دیدن عنقا	۴۲	۱۱
نطاق	بطاق	۵۰	۱۴	فنا	هوا	۴۲	۱۴
قطاس	نطاق	۵۰	۱۴	چنار	چونار	۴۳	۲
و شاقش	وشاق	۵۱	۲	بود	شود	۴۳	۹
سراحرار	سراسرار	۵۱	۶	آشیا	آسما	۴۳	۱۰
روان	وان	۵۱	۷	هجران	جانان	۴۳	۱۸
بگردش	درونش	۵۱	۹	آموخستم	آموخیم	۴۴	۱
جاریه	جامه	۵۱	۱۸	دن	دل	۴۴	۷
روز همی	روی همی	۵۱	۱۸	بجستی	بجس	۴۴	۱۰
جود	جور	۵۲	۱	بدرود	بدروز	۴۴	۱۸
رهانید	رسانید	۵۲	۱	حجله	جمله	۴۵	۲
بوی	سوی	۵۲	۱۰	مجو	مخور	۴۵	۹
معجری	زیوری	۵۲	۱۴	شب چره شان	شیونشان	۴۵	۱۰
باد	باده	۵۲	۲۰	بسباریم	سپاریم	۴۵	۲۰
تا رأی	تا جاه	۵۳	۶	بکام	بکار	۴۶	۹
پیردانش	پیروانش	۵۳	۱۰	بکو	مکو	۴۶	۱۲
لنکری	لشکری	۵۳	۱۰	بتلاطم	متلاطم	۴۶	۱۴
نادانی	تاوانی	۵۳	۱۲	بجر	بهر	۴۷	۴
جور چرخ	چرخ جور	۵۴	۱	خبر که دادی	خبر دادی که	۴۷	۶
همچنان	در جهان	۵۴	۴	باغ نظر	باغ خرد	۴۷	۱۵
سپرد	سپرو	۵۴	۱۰	یاغی	راهی	۴۷	۱۹
بدوروز	بدوور	۵۴	۱۰	مباد	که باد	۴۸	۲۴
لرزی	سوزی	۵۴	۱۲	نه اطلس	زد اطلس	۴۹	۷
نشد	بشد	۵۹	۲	رد	رو	۴۹	۸
مگذار	بگذار	۵۹	۲۰	نزد زر	پیش زر	۴۹	۱۱
بروی	روی	۶۰	۱۶	بیام	بنام	۴۹	۱۶
رندی	علمی	۶۲	۱۱	ترزمور	تردمور	۴۹	۲۰

صواب	خطا	صفحه	سطر	صواب	خطا	صفحه	سطر
یابد	جوید	۷۶	۹	شوخی	شرعی	۶۳	۱۸
دیده در	دیده ور	۷۶	۱۵	نرباید	برباید	۶۳	۲۴
از آتش	از آتش	۷۷	۱۱	بازش	بارش	۶۴	۲
بشد	نشد	۷۷	۱۸	دو	در	۶۴	۳
اطواق	اصوان	۷۸	۱۱	خلعت	خلقت	۶۴	۵
زرروی بشر	زمردی بشر	۷۹	۹	همچون	همچو	۶۴	۹
گذار	که اورا	۷۹	۱۸	آن نگار	انگار	۶۴	۱۰
سروچمان	سروروان	۸۱	۱۵	فرق	فراق	۶۴	۲۰
بیابان گردی	بیان گردی	۹۰	۱۵	غیرت	عبرت	۶۵	۶
ویاحیله	تووحیله	۹۰	۲۱	ستاده	ستاره	۶۵	۹
خلاف رأی	خلاف	۹۳	۱۷	بسی است	بس است	۶۵	۱۳
بگوید	نگوید	۹۵	۲۰	خدانخواست	خدای خواست	۶۵	۱۵
هست	ماست	۱۰۱	۷	خرم است	خرمی است	۶۶	۱
جان گذار	جان گذاز	۱۰۷	۱۳	گل ایدل	گل اندر	۶۶	۳
هرخلاف	برخلاف	۱۰۷	۱۷	تقل	تقد	۶۶	۱۷
ماومنت	بادمنت	۱۰۷	۱۸	تن بنه	سربنه	۶۶	۲۲
اندازم	انبازم	۱۰۸	۱۸	سودم	بشودم	۶۶	۱
مردمی	مردی	۱۰۹	۹	نغز	فقر	۶۷	۷
میکن	مسکین	۱۰۹	۱۰	من است آن	من است	۶۷	۹
علم و دانش	علم و دریا	۱۱۲	۸	بروز وصل	بوصل خویش	۶۷	۱۱
مزید	خرید	۱۱۲	۲۴	بوده و	بود و	۶۷	۳
شد	شه	۱۱۸	۱۴	پیراهنی	پیرهنی	۶۸	۱۷
طاعت	حاجت	۱۲۰	۴	رفتار با هر دو	رفتار هر دو	۶۸	۱۸
قدر حسین	درد حسین	۱۲۱	۱۳	یا آزار	یا ازیار	۶۸	۲۲
رخنه	زجه	۱۲۲	۱۳	گشاد	گشاده	۶۸	۴
دبن	این	۱۲۲	۱۶	که هست بس	که بس	۶۹	۶
شتر	شیر	۱۲۲	۱۸	نغخه	نسخه	۶۹	۱۵
نه صدف	در صدف	۱۲۳	۱۸	طلعت	طلعت	۶۹	۲۵
کمان گشاده	کمان کشیده	۱۲۳	۲۲	بست	داشت	۷۰	۱۹
مژگان	مژدگان	۱۲۳	۲۲	سرای نامه چه	سرای نامه و	۷۳	۱۹
وا اسف	لا اسف	۱۲۴	۱	سطر چهارم مقدم بر سطر سوم است		۷۴	
				نهادی	بهای	۷۶	۳

صواب	خطا	صفحه	سطر	صواب	خطا	صفحه	سطر
نضج میوه	نضج او میوه	۱۰	۱۵۴	بر هزار	از هزار	۵	۱۲۴
بزهدان	بزندان	۱۷	۱۵۵	بریده	برید و	۲۰	۱۲۴
دهان	هان	۲۱	۱۵۵	بریز	بزیر	۴	۱۲۵
عوزه	غوده	۱۷	۱۵۶	تجلجلا	تخلخللا	۸	۱۳۵
نویسی	نوشتی	۱۲	۱۵۸	فتحلا	وتحملا	۱۱	۲۳۵
بانیش	درپیش	۱۸	۱۵۸	۱۲۹۸	۱۲۸۹	۱۷	۱۳۵
خلت	جنت	۱۱	۱۵۹	لن	کن	۶	۱۳۶
خواهشهای او آن تعیینهای او است		۱۷	۱۵۹	هم نیست	نیست	۷	۱۳۸
شامل	کامل	۶	۱۶۱	گفتارشان	گفتارشان	۲۴	۱۳۸
بخرج	بمرج	۲۳	۱۶۴	نفرودی	نفرودی	۶	۱۳۹
بوازیه	بیادیه	۱	۱۶۵	قاطع	فاطع	۱۵	۲۳۹
اللاحقین	اللاهیقین	۱۸	۱۶۶	عمیم	حمیم	۲۱	۱۳۹
الاولیل	اولیل	۲۴	۱۶۶	لثیم	لثیم	۲۲	۱۳۹
لازمه	لازمیه	۲	۱۶۷	جمع	درج	۶	۱۴۰
کوار	کواد	۵	۱۶۷	قدر و عز	قدر عزو	۱۹	۱۴۰
خطبات	خطبه	۱۲	۱۶۷	سود	سور	۳	۱۴۱
بعزز	تغزر	۱۳	۱۶۷	دوده	دوره	۱	۱۴۲
نبت	نلت	۱۴	۱۶۷	دانشی	دانش	۱۸	۱۴۸
عبرت	حیرت	۱۵	۱۶۹	جان نهان	جان جهان	۲۰	۱۴۸
نفس را	خویشرا	۱۹	۱۷۰	خلقی را	خلقت	۲۴	۱۴۸
دوست	دست	۱۳	۱۷۱	نسل	اصل	۱۸	۱۵۰
چون مسیح آمده	چو مسیح الله	۱۵	۱۷۱	کوثر	گوهر	۲۰	۱۵۰
کن	کردن	۶	۱۷۲	یعنی	نقل	۱۲	۱۵۱
داود	دواد	۲۲	۱۷۳	برست	بدست	۱۳	۱۵۳
من	دل	۲۰	۱۷۵	مهندهمسر	مهند بدهمسر	۴	۱۵۴
ریا پیشه	جفایپشه	۹	۱۷۶	کوهم	کویم	۹	۱۵۴
زباده	زباد	۱۳	۱۷۶	خبسی	جنسی	۱۲	۱۵۴
زبس ویش	همه در پیش	۱۹	۱۷۶	خلعت هستی	هستی از ایزد	۱۴	۱۵۴
ترس	دست	۲۴	۱۷۶	ياسلوك	راسلوك	۱۵	۱۵۴
مددی	مددی	۷	۱۷۷	رمح	فتح	۱۷	۱۵۴
بیستان	مستان	۹	۱۷۷	سینه	خانه	۱۷	۱۵۴

صواب	خطا	صفحه	سطر	صواب	خطا	صفحه	سطر
فاضل توو	فاضلترو	۲۱۵	۲۳	مشکین	شیرین	۱۷۷	۱۱
ظاهر تر	ظاهر	۲۱۸	۱۰	مجلس آرا	محفل آرا	۱۷۷	۱۴
شورانگیز	شود	۲۲۰	۶	دهانند	رهانند	۱۷۷	۲۵
بروز	برون	۲۲۲	۳	بازند	بارند	۱۷۸	۲
امر به	امر	۲۲۳	۱۰	ز عشق منع من ای	ز تیغ عشق دل ای	۱۷۸	۲۱
چو یاد	که یاد	۲۲۴	۱۵	مدعی مکن	مدعی مکش		
احبت	احبت	۲۲۴	۲۰	ز درد	زدر	۱۷۸	۲۲
ورا توبه	ورا توبه	۲۲۶	۸	نهند	نهند	۱۷۸	۲۲
مجوزات	مجوزاست	۲۲۷	۱۰	بیار	بکار	۱۷۸	۲۳
همه مظاهر	همه بظاهر	۲۳۰	۳	نر بود	بر بود	۱۷۹	۱۲
وساسة العباد	سیاسته العباد	۲۳۰	۲۵	جز بامید	جز بخیاں	۱۸۰	۱۱
اجراء	اجزاء	۲۳۱	۹	در آرد	در آورد	۱۸۲	۷
پیدا و	پنهان و	۲۳۲	۵	پیلی	پیکی	۱۸۲	۲۳
نخورده ام	چرا نخورم	۲۳۲	۱۹	برهر	بهنر	۱۸۴	۹
ذاتی	دالی	۲۳۲	۲۴	قاعده	قاعده و	۱۸۷	۸
خیر بین النصر	خیر النصر	۲۳۵	۴	صحرا	سرما	۱۸۸	۲۴
در حین	وز حین	۲۴۰	۱۹	حس	خس	۱۹۰	۸
نزل بنام	نزل ما	۲۴۱	۷	ترجیع	ترجیح	۱۹۱	۱۵
تغیرت	تغیرت	۲۴۱	۷	چنو	چنان	۱۹۱	۱۹
اری الموت	ادی الموت	۲۴۱	۱۰	شه	شد	۱۹۷	۲۰
بینانه	بینا	۲۴۳	۱	گوه	کوشه	۱۹۸	۴
عاقبتی	عاقنی	۲۴۳	۱۸	مگر	بگو	۲۰۲	۲
بوس	بوس	۲۴۴	۱	که بر	کر بر	۲۰۲	۲۲
القبیحین	القبیحین	۲۴۴	۱۰	یاد کرد	کرد یاد	۲۰۳	۲۱
واوله	اوله	۲۴۴	۱۸	راند اشک	ریخت اشک	۲۰۴	۱۳
الضدین	الکیدین	۲۴۵	۳	بخت زد دوست	سخت زد دوست	۲۰۵	۷
فلاوحی	فادغی	۲۴۹	۱۲	حسرت	حیرت		
پایش	پای	۲۵۰	۷	مر گر انید	سر گر انید	۲۰۶	۲۵
زنادانی چه	بنادانی چه	۲۵۴	۴	واده	داده	۲۰۷	۸
کی زنک	کی زنک	۲۵۴	۱۷	غذای خود	غذایا به از شیر	۲۱۳	۱۸
بروی خیره	بروی تیره	۲۵۴	۱۸	کند شیر			
اکاسره	کاشه	۲۵۵	۱۸	جنیبت	جتت	۲۱۴	۲۲

صواب	خطا	صفحه	سطر	صواب	خطا	صفحه	سطر
زلف	روی	۲۸۸	۱۲	و کیوزاده و	و بدین راه	۲۵۶	۵
چشم	دست	۲۸۸	۲۱	بدین راه			
والی مئذ دلی	ولی مئذ ولی	۲۸۹	۲۳	خوشه	خورشید	۲۵۶	۱۴
مانند	مانند	۲۹۴	۵	گفته از اندیشه	اندیشه از گفته	۲۵۸	۳
شهری از ایران	شهرهای ایران	۲۹۷	۱	مردوری	مردهای	۲۵۸	۱۳
اودعت	اورعت	۳۰۰	۷	نن را	تن	۲۵۹	۴
مت	تبت	۳۰۰	۱۱	نشد خسته	نن تیره	۲۵۹	۵
تاند موئی بتو	تاند بتو	۳۰۱	۴	اوراشیت	اوراشت	۲۵۹	۱۷
توحیات دهی	نودهی	۳۰۱	۷	وبداد	و باو بداد	۲۵۹	۲۱
تو کشی	تو کشی			دختر	اختر	۲۶۲	۵
نه و بنگاه	بند و خرگاه	۳۰۱	۹	نسازد	بسازد	۲۶۳	۲
بنو	و بتو	۳۰۱	۸	بیاسبانی	بیاسبان	۲۶۳	۶
بادجنبد	آب جنبد	۳۰۲	۱۵	در کار نیکو	در نیکو	۲۶۳	۱۷
میادر	میاور	۳۰۲	۲۱	استواری	استوار	۲۶۳	۱۸
حکم	علم	۳۰۳	۳	برهنه	پراهنه	۲۶۳	۲۱
جائع	ضائع	۳۰۳	۵	و بکر	و دیگر	۲۶۸	۵
لاقی	لافی	۳۰۳	۱۶	واجب	واجب و	۲۷۱	۳
نورث	وورث	۳۰۳	۲۴	کو	کر	۲۷۱	۵
لجل	بمجل	۳۰۴	۴	محمود حکیم	حکیم	۲۷۵	۳
امر	اهل	۳۰۴	۲۰	نالد و درهجر	نالد درهجر	۲۷۹	۱۶
مردهای	های مرد	۳۰۵	۹	که گرید	که گوید		
کرد و	کرده	۳۰۵	۱۲	آمده اعدا	کشته هم آوا	۲۸۰	۱۸
سزانبست	روانست	۳۰۵	۱۳	پهناور	پهنا	۲۸۰	۱۶
شاه	خلق	۳۰۵	۲۲	یافت	داشت	۲۸۰	۲۰
بتن	بین	۳۰۶	۲۰	نفس	خضم	۲۸۲	۶
دوباره	دوباره	۳۰۷	۷	خود	خویش	۲۸۲	۱۳
مشابیت	نشابیت	۳۰۷	۹	نگذار	بگذار	۲۸۳	۷
جوش	خوش	۳۰۸	۳	ستخوانم	سندانم	۲۸۴	۷
خرانه	خرابه	۳۱۵	۷	هست	نیست	۲۸۴	۱۷
فارسی	فارس	۳۱۵	۸	دارد	سازد	۲۸۵	۱۶
کند	کنی	۳۱۶	۱۰	فیل	خیل	۲۸۶	۶
نستاند	نشاند	۳۱۶	۱۲	بخویش	زخویش	۲۸۶	۹
بدرم	بدر	۳۱۶	۱۵	کفش	لبش	۲۸۸	۸

صواب	خطا	صفحه	سطر	صواب	خطا	صفحه	سطر
ز آب	آب	۳۵۷	۱۳	گفتم	گفت	۳۱۸	۲
کند	کمند	۳۵۷	۱۹	صدر	یکدر	۳۲۰	۸
باتیرم	بهاتیرم	۳۵۹	۱۹	نام	ناز	۳۲۰	۱۵
بناتش	بتانش	۳۶۰	۱۴	مفلسی	مضلع	۳۲۱	۷
خوی چنین	روی چنین	۳۶۶	۳	شد	شد	۳۲۴	۳
آبادی و و برانی	و برانی و آبادانی	۳۷۲	۱۴	شه	شد	۳۲۳	۱۰
بگریدستم	نگریدستم	۳۷۳	۲۲	تسهاده	ز نهاده	۳۲۴	۱۱
نیك رای	نیك خوای	۳۸۱	۳	لیف	لنف	۳۲۴	۱۲
ببسنان بیبالد	نسیان بیبالا	۳۸۱	۵	حله	خله	۳۲۵	۸
بگو	مگو	۳۸۲	۱۵	بی	بی	۳۲۵	۱۰
وزیرا ایکه	وزیرایکه	۳۸۲	۱۷	سفالین بدیش	سفالیش بدی	۳۲۶	۲
بر اندازد	بر انداز	۴۰۵	۲۰	آن	از آن	۳۲۶	۴
عائل	جاهل	۴۰۸	۱۲	شعله	شوق	۳۲۸	۵
الوری	الودی	۴۰۸	۱۲	حال	هر حال	۳۲۸	۲۳
فروزان	فررزان	۴۰۹	۱۵	ببرهم	برهم	۳۲۹	۱
کشی	کش	۴۰۹	۲۲	عرش	چرخ	۳۲۹	۱۱
رواست	وه است	۴۱۳	۷	سحرا و بار	سحرا و بار	۳۳۰	۱۴
لعبتان	بعتان	۴۱۳	۲۱	زبان	زمین	۳۳۰	۲۱
مستظهرم	مستظرم	۴۱۶	۲	کردی	بستی	۳۳۲	۵
معقده	مته ه	۴۲۱	۶	حسرت	حیرت	۳۳۳	۱۸
فاردت	بکلام علیهم فاردت	۴۲۱	۸	بنیدهنوز	بلیدهنوز جامه	۳۳۴	۷
طالبی	طالبته	۴۲۱	۱۴	خرقة			
فیهالبعاث	فیه البعاث	۴۲۱	۱۷	چشم من	چشم	۳۳۵	۱۱
جدیر	حدیق	۴۲۲	۱۴	کشد	همی کشد	۳۳۵	۱۴
عسگری	مسگری	۴۲۲	۱۵	جای خود	پای خود	۳۳۵	۲۱
ان	ان	۴۲۳	۶	من	من و	۳۳۶	۱۷
اطرق کبری	اطرق کبری	۴۲۳	۹	شد بار جمع	بار جمع	۳۳۹	۱۷
اطرق کری	اطرق کری	۴۲۳	۹	وی	می	۳۵۳	۹
بالفتح	الفتح	۴۲۳	۱۱	که غم	که دل	۳۵۳	۲۴
المدخره	المدخرجه	۴۲۳	۱۴	پار نشد	باز نشد	۳۵۴	۷
مسائل	المسائل	۴۲۴	۳	آنروی	ابروی	۳۵۴	۱۰
یاسجم	یا نجم	۴۲۴	۶	ابرویش	رخسارش	۳۵۴	۱۰
				بوی	بروی	۳۵۷	۱

صواب	خطا	صفحه	سطر	صواب	خطا	صفحه	سطر
بسرود	بسرود	۴۷۰	۱	حجاج	ججاج	۴۲۶	۲۳
اشعارش	از اشعارش	۴۷۵	۱۴	الفجره	الفجره	۴۲۸	۸
نقاشی بزدانی	نقاشی خودش	۴۷۶	۲	الجلیدیه	جلیدیه	۴۲۸	۱۵
قوس صعود	قرص صعود	۴۷۸	۲۳	یحدو	حذا	۴۲۸	۱۸
شعر سوم بجای شعر نهم و شعر نهم بجای شعر سوم میباشد		۴۸۲	—	سه عدد	سد عدد	۴۳۰	۱۷
				۱۲۴۶	۱۲۳۶	۴۳۲	۴
بزدانی	بزرانی	۴۹۰	۳	هم سخن	زین سخن	۴۳۶	۲۱
پیش شه	پیش من	۴۹۰	۳	دودزد	که دزد	۴۳۷	۴
مشکی	شکی	۴۹۰	۱۸	بموید	بزارد	۴۳۷	۱۰
مشکله	مشکل	۴۹۳	۲	سالم زمار	ایمن زمار	۴۳۷	۱۳
زی	زین	۴۹۳	۱۷	نهددل	نهد	۴۳۸	۶
کیشی	گیتی	۴۹۳	۲۴	رسد	رسید	۴۳۹	۲
در فراق	وز فراق	۴۹۵	۳	کس	کسی	۴۳۹	۶
که نه چون	نه که چون	۴۹۵	۱۹	بجان	بدان	۴۳۹	۶
باین	بدین	۴۹۷	۱	دو آسیا	که آسیا	۴۳۹	۹
احتجب	احتجبت	۴۹۷	۸	کشد	کند	۴۳۹	۱۴
آلامه	الام	۴۹۷	۱۰	پرم	بدهم	۴۳۹	۱۵
جرابت	جوابك	۴۹۷	۲۱	باده	باد	۴۴۲	۳
انصواء	النطواء	۴۹۸	۲	چو کنم	چکنم	۴۴۲	۹
ودود	ودور	۵۹۸	۹	از چارو	ار رود	۴۴۳	۹
منه الا الواحد	منه الواحد	۴۹۸	۲۰	نکنم	نکنی	۴۴۴	۱۶
يقبل القیمة	يقبل القیمة	۵۰۰	۹	خرقه	فرقه	۴۴۴	۱۸
چشم مست	چشم تست	۵۰۸	۱۲	من می بینم	می بینم	۴۴۸	۲
جانان	درمان	۵۰۸	۱۸	شب	شك	۴۴۸	۵
افند چو در آن	افتاد در آن	۵۰۸	۲۱	نبرهیزم	ببرهیزم	۴۴۸	۲۴
نه بینم	به بینم	۵۰۹	۱۲	تغیر	تغیر	۴۵۰	۲۱
همه سردار فزون	گشت سردار	۵۱۳	۱۷	دولت وصل	دوست وصال	۴۵۴	۱۸
از سرباز	فزون از سرباز			پای میرودم	پای میدهم	۴۵۷	۹
همه فرمانده از	گشت سالار فزون	۵۱۳	۱۷	جوتی جویم	جوتی پویم	۴۵۷	۲۱
راست بچپ	از عقرب			من بیدل	می بیدل	۴۶۰	۷
۱۲۵۳	۱۲۵۵	۵۱۴	۲	لعل	وصل	۴۶۳	۲
عنایتش	حیاتش	۵۱۵	۳	یا که بشادی	یابکه شادی	۴۶۹	۸
همت آموخت	همت	۵۱۵	۵				

صواب	خطا	صفحه	سطر	صواب	خطا	صفحه	سطر
ز چشم و	ز چشم و	۵۳۷	۱۲	نسبت و مهری	مهری	۵۱۵	۲۰
کشته شده چو	چون برفت	۵۴۶	۶	وصل	فصل	۵۱۷	۱۷
بحکمران عرب	بحکمران عرب	۵۴۲	۵	آخر	پا که	۵۱۷	۱۹
عهد	عهد	۵۴۹	۱۵	میر عجم	میر مهین	۵۲۲	۹
خلقی به عجز	از روی عجز	۵۴۹	۱۶	گرچه کجاخل از ره گفتار جوی	داده چو نتور طبر را	۵۲۲	۱۱
صلح	حسن	۵۵۰	۸	شهد و طبر را		۵۲۴	۲۰
هر کس از فیض	ضیعم از جود تو	۵۵۳	۱۷	گزیز نیست	گزیز نیست	۵۲۸	۱۷
وجود تو سخنها	خوش بود و از آن			رزمی	ذرعی	۵۲۹	۱۰
بسرود	فینش وجود	۵۵۵	۸	لایق	قابل	۵۳۰	۲۱
فناد	فکند	۵۵۷	۶	آهن	آهن و	۵۳۳	۱۲
فقیه	فقید	۵۵۹	۱۶	تنگی	بیکی	۵۳۳	۲۴
اونیست	اونیست	۵۶۱	۲۳	رزم و	رزم	۵۳۵	۴
از در دوری حیب	برای یکی از			کوس و	کوس	۵۳۵	۸
هوشمند موقعی	دوستان که			همت	قامت	۵۳۶	۹
که در عشائر	بمسافرت بود			تر گشت	نظم گشت	۵۳۶	۲۰
بوده سروده	سروده			ذباب	ذهاب	۵۳۷	۶
حرفه	حرفه	۵۶۶	۲۲				



چون قسمتی از این کتاب پس از انجام نظر بر عایت قانون سانسور  
تجدید شد اغلاط زیر در آن صفحات پدید گشت

صواب	خطا	سطر	صفحه
فردیست	فرودیست	۱۴	۱۹
توحید	توجه	۲۲	۲۱
برفرسان	برو فرسان	۱۲	۲۷
ولکن عذاب الله شدید	ولکن الله عذاب شدید	۲	۲۹
بنین	بیان	۱۳	۲۹
نظر بهمان یگانگی از چکامهای دیگر اشاره نشده است	از چکامهای دیگر اشاره شده است	۶ با صفحه	۲۹
کزاف داده	کزاف برده	۲	۳۴
باشند	باشید	۵	۳۴
فرزندش	فرزنوش	۱۳	۳۴
هو ابانی	هو ابانی	۹	۵۵
لاشک ماده	لاشک مابه	۱۱	۵۵
بکرانی	بکزانی	۸	۵۶
کای چون	کاچون	۱۴	۵۶
نایداین	باید این	۴	۵۷
ایشان	ایشان	۵	۵۷
سیمای	سیما	۱۴	۵۷
جذب جنسیت	جذب انسانیت	۲۴	۵۷
جلال	حلال	۱۲	۵۸

صواب	خطا	سطر	صفحه
ستوه و	ستوده	۸	۳۷۷
خامه	خانه	۲۴	۳۷۷
وسه ماه ۲۹ که ۸۷ گردد و مجموع	و مجموع	۵	۲۴۶
من کل الثمرات	من الثمرات	۲۴	۲۴۷
اضلاع شکل مسدس که بر روی	اصلاح شکل مسدس بر روی	۲	۲۴۸
و دو دست	و دست	۵	۲۴۸
دهنيه	دهنه	۵	۲۴۸
جان کزأ	خاکزأ	۸	۲۴۸
عودت	دعوت	۲۲	۲۴۸
هزار بال	هزار ربال	۱۵	۵۴۳
تبرو	تبرزو	۲۱	۵۴۳
مجن	محن	۸	۵۴۵
زد آتش	زدانش	۱۰	۵۴۵
داستان و ولی	داستان ولی	۱۲	۵۴۵

گلشن وصال

تألیف

روحانی وصال

رئیس انجمن ادب شیراز

---

تهران

بهمن ماه ۱۳۱۹

چاپخانه شرکت طبع کتاب

## بهریظ

بشارده دانشمند و عظیم آقای سعید علی فروزی راهت شو گنده

## بنا جلد بخشد مرگنا

اگر در احوال ایرانیان بدرستی و تحقیق جستجو کنند ، درمیابند که این قوم بر حسب جمعیت و استطاعت بقیاس با اقوام و ملل دیگر در هر صنف و طبقه مردان فراوان داشته است که از جهت لیاقت و کفایت یا علم و هنر و احوال و گفتار و آثار از مفاخر عالم انسانیت بوده اند و اگر خصوصیات زندگانی آنان ثبت میشد تاریخ قوم ایرانی را بسی درخشند تر از آنکه فعلا هست پدیدار میکرد بدبختانه در کار ایرانیان این عیب و نقص بوده است که در ثبت و ضبط احوال و سرگذشت رجال ابناء نوع خویش مسامحه و سهل انگاری عظیم داشته اند و از این رو بسیاری از اراک و مردان این قوم گمنام مانده و بعضی دیگر که بسبب آثارشان شناخته شده اند جزئیات و احوال و وقایع زندگانشان مجهول است و این خسران بزرگی است که بر تبت ما وارد آورده و جبران در بسیاری از موارد محال و در مابقی هم بسی دشوار است این است که هر کس يك اندازه بجبر این کسر پردازد و در این باره کاری بسازد بکشور و میهن خدمتی بسزا نموده است و از این روست که لازم میدانم از مساعی جمیله دانشمند ارجمند آقای علی روحانی در ثبت و ضبط يك اندازه از احوال و آثار بزرگان خانواده جلیل القدر خود یعنی خاندان مرحوم وصال شیرازی که دقتی در این باب پرداخته و آنرا به ( گلشن وصال ) موسوم ساخته اند قدر دانی و سپاسگزاری کنم و اظهار امیدواری که این خدمت را بتواند بدرستی بانجام رسانیده و در نشر آن کامیاب شوند مرحوم وصال که در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری از رجال بزرگ ایرانی در شعر و ادب و هنر و کمال بود خود و فرزندان و فرزند زادگانش مدت یکصد سال در این کشور افاضه علمی و ادبی و صنعتی و اخلاقی میکردند و همه کس میشناسد. چون این جانب چندین سال است بسبب مواسلت با این خانواده ارجمند

مناسبت تردید دارم نظر باینکه يك اندازه از مفاخر ایشان بهره ور میباشم شایسته نمیدانم که در تجلیل و تکریم آنان سخن برانم که نوعی از خودستایی خواهد بود حاجت هم نیست چون مرحوم وصال و فرزندانش بحمدالله کمنام نیستند احوال و آثارشان در دفاتر چند باجمال و يك اندازه بتفصیل در همین گلشن وصال مضبوط و قدر و منزلتشان معلوم است شخص محترم آقای روحانی از معرفی مستغنی میباشند گذشته از اینکه از فرزندزادگان مرحوم وصال اند سمت ریاست انجمن ادب فارس را دارند نگارش این دفتر و آثاری که از ایشان در آن محفوظ و در غیر این کتاب مشهود است مقامات فضل و کمال ایشانرا بهتر از هر بیانی که در قدرت من است معلوم میسازد و این جانب در نگارش این چند سطر جز همان سپاسگزاری که بدان اشارت رفت غرضی ندارم و یقین دارم که ارباب ذوق و دانش همه در این خصوص با من هم آواز خواهند شد و از مطالعه کتاب متمتع و محفوظ خواهند گردید.

(محمد علی فروغی)

سخنور محترم آقای عبدالرحیم حشمت شیرازی در تاریخ طبع کتاب سروده

در گلشن وصال بنگر بچشم ادب	کز دفتر کمال فرودست منتخب
برهان فضل و کمال قاموس علم و هنر	مصباح محفل انس مفتاح کنز ادب
چون این بیان بدیع هرگز نگفته اند	دانشوران عجم گویند گان عرب
نظمش بلند و فصیح نثرش متین و ملیح	کار دزلطاف و صفا جانرا بوجد و طرب
اشعار جانفزاش از فرط دلکشی	بر جان شیخ و شاب افکنده شور و شغب
از طرز این مقال از سبک این کتاب	دانشوران بزرگ در حیرتند و عجب
گر تو بچشم خرد در وی نظر فکنی	بزدایدت ز ضمیر زنگار رنج و کرب
ز اشجار خرم او اثمار فضل بچین	از شاخهای گلشن او علم و ادب بطلب

تاریخ طبع کتاب حشمت نمود رقم

(در گلشن وصال بنگر بچشم ادب)

بتاریخ قمری ۱۳۶۰



عکس مؤلف  
روحانی وصال

## دیباچه

### بنام ایزد بخششند و سپهریان

چون قرن سیزده هجری که معارف ایران راه نیستی می‌پیمود بیایان رسید و سده چهارده آغاز گردید و در سایه دولت (اعلیحضرت رضاشاه پهلوی خلدالله ملکه) فرهنگ ایران سامان گرفت روحانی وصال این پیش آمد همایون را غنیمت دانست خواست آثاری که از افکار مرحوم وصال و دودمان او که در هر گوشه و کنار پراکنده است گردآوری نموده بچاپ رساند هر چند آن آثار باندازه ایست که (لم تحص عدتهم الا بعداد) چون بکار پرداخت محذوراتی ایجاب نمود که نوید گردید ناچار دقتی آراست و شرح دوران زندگانی وصال و فرزندان و نوادگان را مختصراً از آغاز تا انجام بانمونه از آثار و افکار آنان که طبع شده یا هنوز بچاپ نرسیده با تمثال و هنرهای دستی آنها از خط و نقاشی در این نامه درج نمود و آنرا (گلشن وصال) نام نهاد که نمونه از گلهای شکفته بوستان افکارشان از آسیب خزان و آفات دوران برکنار مانده تا آنگاه که بنشر آثار کامل آنها توفیق حاصل شود و چنانچه به آرزوی خود نائل نشود لا اقل بمفاد (مالا یدرک کله لا یترک کله) مختصری از نتایج افکارشان بر صفحه روزگار بیادگار مانده مجملی از آن مفصل پدیدار باشد اگر چه دوران زندگانی آنان مربوط بداستانها بود و هر یک اثر و نظمی شیوا و شرائر از مندرجات این نامه داشتند ولی چون در نیایش و ستایش بزرگان عصرشان بود و این نامه از نگارش مدح خود داری داشت ناچار از نوشتن آنها محروم و داستان دورانشان ساده و بر سبیل اجمال درج گردید چون پاره از آن آثار مختصر بود مانند شرح اطواق الذهب زمخشری که از افکار گرانبهای مرحوم وصال و رساله آیه (لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر) که از وقار نخست فرزند اوست و مرانی داوری سومین فرزند وی که دوستداران مخصوص آل عبا علیه السلام نگارش تمام آنرا خواستار شدند باغزلیات شیرین و دل نشین توجه بینجمین فرزند وصال که مقداری از آن از میان رفته و باره هم دیگران بنام خود جلوه داد بودند و چند قسمت دیگر که شرح آن موجب تطویل است درین دانست که بنمونه پردازد ناچار بدرج آنچه موجود بود پرداخت.

## راستیان زندگانی و حال شیرازی

وصال نامش محمد شفیع لقبش میرزا کوچک پدرش محمد اسمعیل فرزند محمد شفیع ابن میرزا اسمعیل است بیش از این از نیاکان وی آگاهی نیست میرزا اسمعیل از پیشگاه صفویه پیوسته عامل گرمسیرات فارس و محمد شفیع فرزندش چون خط دلکشی داشت نزد نادرشاه دبیری ستوده بوده است از محمد شفیع چهار فرزند بوجود آمد میرزا اسمعیل میرزا محمد تقی میرزا ابراهیم و میرزا قاسم که پس از آنکه پدر زندگانی را بدرود نمود ترك علاقه از اصفهان کرده بشیراز آمدند میرزا ابراهیم و میرزا قاسم بگوشه گیری پرداخته تجرد اختیار کردند میرزا محمد تقی بهندوستان رفت و همانجا زیست نمود میرزا اسمعیل چون در فن سیاق و استیقا استاد بود نزد کریمخان زند از کارمندان برجسته دفتر استیقا شد پس از آن ترك خدمت نموده بگوشه گیری پرداخت و دختر میرزا عبدالرحیم شاعر شیروانی را گرفت در سال هزار و یک صد و نود و هفت وصال بدوران هستی گام نهاد بسی بر نیامد که میرزا اسمعیل رخت از جهان بر بست و میرزا عبدالرحیم بیورش وی پرداخت او نیز پس از دو سال زندگانی را بدرود نمود میرزا عبدالله خالوی وصال که کاتب کلام الله بود بسرپرستیش برخاست چون بسن تمیز رسید بدرویشی و فقر کرائید و در جستجوی مردی کامل برآمد تا بخدمت مرشد بزرگوار میرزا ابوالقاسم سکوت که شرمه از حال و مقاماتش در زیر نگاشته میشود رسید نخست مهجور نخلص داشت چون زمان مهجوری سرآمد با اشاره آن پیشوای کامل

شرح حال آقا میرزا ابوالقاسم سکوت آنچه بخامه عارف ربانی حاجی محمد حسن قزوینی که از بزرگان طریقت و رئیس طایفه اخوان نعمت الهی بوده و بقلم جناب وصال نگارش یافته مختصری از دوران زندگانی وی در این نامه درج میشود جناب سکوت از سادات بلند پایه شیراز بود از آغاز جوانی تهذیب اخلاق نمود در صد مردی کامل برآمد سالیان دراز در این آرزو بمسافرت پرداخت میفرماید روزی در اصفهان بانهایت نویدی با چند نفر از دوستان در کنار مرغزاری نشسته شخص دوستانی پدید شد یکی از آنها تحقیقاتی از وی مینمود و ضمناً از حال حاجی عبدالوهاب نائینی پرسش کرد تا نام آن مرد را شنیدم حال من دیگرگون شد پرسیدم که آن شخص کیست یکی از همان یاران اصفهانی گفت همان مقصود و مطلوب تست که سالهاست در آرزوی آن میباشی بیدونگ از همان مکان بنائین رفته جو بای وی بودم تا روزی پیرمردی را درزی دهقانان دیدم ب جستجو برآمدم گفت مقصود چیست گفتم حاجتی دارم باز پرسش نمود همان بیان را تکرار کردم گفت خودم هستم مقصود خود را باز گوی بتعظیم و تکریم پرداختم گفتم میخواهم چندی در خدمت گذار باشم گفت جایی ندارم





تمثال وصال بقلم نقاشی داوری